

## شخصیت‌پردازی در شیرین و خسرو

حسین علی یوسفی\*

به نام آن که هستی نام از او یافت      فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

شخصیت‌پردازی، به عنوان یک اصطلاح داستان‌نویسی، مقوله‌ جدیدی است که در حوزه ادبیات داستانی، ادبیات نمایشی و هنر فیلم‌سازی در سده اخیر پیدا شده است. استخراج و تدوین روش‌های شخصیت‌پردازی و به کار بردن آگاهانه این روش‌ها در نوشتن داستان و نمایش‌نامه و فیلم‌نامه و فیلم‌سازی نیز عمر درازی ندارد. اما اصل موضوع، یعنی شناساندن قهرمانان یا شخصیت‌های داستانی به خواننده به شکل‌های مختلف و به گونه‌ای که خواننده آن شخصیت و قهرمان را باور کند، البته قدمتی به درازی عمر قصه‌گویی و داستان‌پردازی و داستان‌سرایی دارد.

قصه‌گویان و داستان‌نویسان و داستان‌سرایان پیوسته کوشیده‌اند تا شخصیت‌های داستان خود را آن‌گونه که در ذهن خود خلق می‌کنند به خواننده معرفی کنند تا خواننده ضمن و پیگیری حوادث داستان با قهرمانان و شخصیت‌های آن ارتباط عاطفی برقرار کند و با آنها در شادی و غم و شکست و پیروزی احساس مشترکی داشته باشد.

موضوع شخصیت‌پردازی در آثار داستانی ادب فارسی، از شعر و نثر، نیز از دیرباز مورد توجه بوده است. از جمله سرایندگانی که در آثار خود به این موضوع دقت و توجه خاص کرده‌اند، شاعر و داستان‌پرداز بلندآوازه ایران و جهان حکیم نظامی گنجوی است. می‌دانیم که نظامی گنجوی و خمسه او نقطه عطف بسیار مهمی در ادب داستانی ایران به شمار می‌رود. اگرچه فضل تقدّم در این راه با فخرالدین اسعد گرگانی و

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سبزوار، سبزوار - ایران.

منظومه زیبا و ارجمند ریس و رامین اوست و نظامی خود در سرودن خسرو و شیرین از روش کار خردالذین اسعد تأثیر پذیرفته و از آن پیروی کرده است، اما پس از خلق خمسه نظامی است که دهها سراینده در مناطق مختلف ایران و کشورهای همسایه به ویژه هندوستان بزرگ - تحت تأثیر خمسه به نظامی تأسی جسته و صدها منظومه داستانی به عنوان نظیره خمسه در ادب کهنسال ایران پدیدآورده و بر غنای گنجینه گرانسنگ ادب پارسی افزوده‌اند.

نخستین پیرو نظامی و یکی از برجسته‌ترین نظیره‌پردازان خمسه او از قرن ششم تا که ز. شاعر بزرگ و پارسی‌گری هند، امیر خسرو دهلوی است. امیر خسرو، علاوه بر پنج گنج نامبردار که در استعمال از نظامی سروده، آثار بسیار دیگری نیز در شعر و ادب و موسیقی خلق کرده که هر کدام در حای خود شایان بحث و بررسی است. امیر خسرو اگرچه در کمال تواضع و ادب خود را شاگرد و پیرو نظامی می‌داند، اما در حقیقت خود از توابع روزگار و نوادر دوران بوده است.

بازی از جمله موضوعات شایسته پژوهش در ادب فارسی، با عنایت به خمسه نظامی و آثار ارجمندی که پس از خمسه و به تقلید و استقبال از نظامی پدیدآمده‌اند، بررسی تطبیقی این آثار است که در زیر گروه «نقد تطبیقی» قرار می‌گیرند. دامنه این پژوهش بسیار گسترده است و در انتظار پژوهشگران جوانی که در این راه دوان و کین میدان گسترده‌گام بگذارند.

این بنده، در حای توان اندک خود گام‌های کوتاهی در این راه برداشته است. کتاب نقد تطبیقی خسرو و شیرین با شیرین و خسرو را با عنوان بنای عاشقی بر بیخوارگی است. چند سال پیش منتشر کرده‌ام و نقد تطبیقی معجزه الاسرار و مطلع الانوار با نام مصالحتی نور به زودی منتشر خواهد شد و نقد تطبیقی لیلی و معجون نظامی با معجون و لیلی امیر خسرو و نیز لیلی و معجون عبدالرحمن جامی با عنوان آینه بند نور آماده چاپ و در دست انتشار است.

در این مقاله به بررسی تطبیقی «شخصیت‌پردازی» در دو منظومه خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی پرداخته‌ام.

پیش از آغاز سخن پدآوری دو نکته ضروری است. نخست آن که شخصیت‌پردازی معمولاً به سه روش عمده انجام می‌گیرد:

۱. شخصیت‌پردازی صریح، در این روش، نویسنده به معرفی مستقیم شخصیت نامشخصیت به طور مستقیم می‌پردازد. ممکن است نویسنده از زبان یک شخصیت، ویژگی‌های شخصیت دیگر را بازگویی کند.

۲. شخصیت‌پردازی براساس کنش، مطابق این روش، نویسنده کردار و کنش‌های خاصی شخصیت را تصویر می‌کند و خواننده به واسطه این کنش‌ها با خصوصیات فردی و شخصیتی او آشنا می‌شود.

۳. شخصیت‌پردازی با نمایش روحیات و حالات درونی شخصیت، در این شیوه، نویسنده درون ذهن و دل شخصیت را به تصویر می‌کشد.

نکته دوم این که چون اصل داستان حبه تاریخی دارد و پیش از نظامی و خسرو، خمسه سرای نامی نوس، فردوسی بزرگ، در بهش تاریخی حماسه گرانسنگ خود، شاهنامه، آن را نقل کرده، شخصیت‌های داستان در هر دو روایت یکسان‌اند، یعنی شخصیت‌های مختلف و متفاوتی به فضای داستان راه نمی‌یابند. شخصیت‌پردازی این افراد در دو روایت تفاوت‌هایی دارد. ما در طی مقاله این تفاوت‌ها را بررسی خواهیم کرد.

از آن رو نخست به بررسی شخصیت شیرین می‌پردازیم که شخصیت این قهرمان شگفت‌انگیز بر دل فضای داستان سایه افکنده و به نظر می‌رسد انتخاب جوان شیرین و خسرو از سوی امیر خسرو برای باز سرودن این روایت با عنایت به همین نکته و تازگی گذشته و نویسنده بوده است.

به شو روی، نخستین باری که خواننده در روایت امیر خسرو با شیرین آشنا می‌شود آنجاست که خسرو به همراه جمعی یاران خاص در حال تفریح به سوی روم است و ندیم خاص او، شایور، تصویرش از شیرین را به پادشاه راج و تخت او می‌دهد و در حال خبر نشان می‌دهد و سپس ویژگی‌های او را برای خسرو برمی‌شمارد. در واقع

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاعر به شیوه صریح شخصیت‌پردازی می‌کند و خصوصیات شیرین را از زبان شاپور باز می‌گوید:

کله‌داری است چون شاهان سرافراز  
نه بر رسم عروسان مقنع انداز  
خودآموز هنر ناوک زنان را  
ریاضت خود نماید توسنان را  
ز هر حرفه که مردان راست درخور  
همه هست و نکو روئیش بر سر  
نه تنها آفتاب از حسن و تاب است  
که درضبط جهان نیز آفتاب است  
به عهدش هر که در سر کرد بادی  
سر او را بزد بی‌ایستادی!  
چنان است ایمن از ملک چنان شاه  
که کسی خاری نبیند رسته بر راه  
نهایت آن که:

ز شب تا روز کار آن جهان‌گیر  
نشاط و مجلس است و گشت و نخچیر  
سرش هشیار و لعلش در شراب است  
دلش بیدار و چشمش مست خواب است  
اما:

بمسته با چنین عشرت‌پرستی  
در شهوت به هشیاری و مستی  
اگرچه خوبویی هست بی‌جفت  
حدیث جفت نتوان پیش او گفت!

در روایت امیر خسرو، شیرین برادرزاده مهین بانو نیست بلکه دختر اوست؛ و نه فقط شاهزاده خانم، بلکه خود فرمانروای سرزمین رومن است و در این میان «مهین بانو نموداری است بر تخت». یعنی مهین بانو فقط عنوان اسمی فرمانروایی را دارد و رسماً و در عمل اداره کشور به عهده شیرین است. مطابق نخستین شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین، خواننده بیش و پیش از هر خصوصیت، متوجه این جنبه‌ها در شخصیت شیرین می‌شود: جنگاوری، مردانگی، قدرت فرمانروایی، اهل نشاط و بزم و شکار بودن و تمایل نداشتن به جفت و همسرا در حالی که «شیرین» آفریده نظامی، پیش از هر ویژگی، زیبا و فریبا و دارای خصوصیات زنانه است:

شب آفریزی چو مهتاب جوانی  
سیه چشمی چو آب زندگانی  
کشیده قامتی چون نخل سیمین  
دو زنگی بر سر نخلش رطب چین  
به شمعش بر بسی پروانه‌بینی  
ز نازش سوی کس پروا نبینی!  
رخش نسرين و زلفش بوی نسرين  
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

بعد دیگری از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، به شیوه سوم (یعنی نمایش حالات و روحیات شخصیت) زمانی پرداخته و نموده می‌شود که شیرین برای نخستین بار خسرو را به طور ناشناس می‌بیند و هنگامی که شاپور او را معرفی می‌کند بی می‌برد که این همان شاهزاده پراوازه ایرانی است که او وصفش را بسیار شنیده و قلباً آرزومند دیدارش بوده است:

چو شیرین نام خسرو کرد در گوش  
نماند از ناشکیبی در سرش هوش  
که بود از رهروان بشنیده نو نو  
ز حد بیرون حکایت‌های خسرو  
گرفته در نهان با خویشان راست  
که او را خواهد از ممکن بود، راست  
به کار خویشان هنجار می‌جست  
تمنا را کلید کار می‌جست!

ویژگی خردمندی و فرزانه‌گی و پای‌بندی شدید شیرین به حفظ نام و ننگ و حرمت مقام و منزلت، به شیوه دوم، یعنی به تصویر کشیدن رفتار شخصیت نموده می‌شود. هنگامی که خسرو پس از اظهار عشق نسبت به شیرین و بیقراری خود برای کامجویی، زبان به گلایه می‌گشاید که چرا شیرین به احساسات او جواب نمی‌دهد، رفتار و گفتار شیرین این‌گونه است:

اگر تو نا صبوری کز تو دورم  
چه پنداری که بینی من صبورم؟  
به جان تو که در جان وفا دوست  
تو جانم گشته‌ای و جان من پوست  
شب و روزم دل آنجا و تن اینجا  
تو آنجا زار می‌سوزی من اینجا  
چرا خوش نایدم با چون تو یاری  
گرفتن کامی از بوس و کناری؟  
ولی ناموس و ننگ پادشاهی  
فتند ز آسیب فسق اندر تباهی  
بیامیزد میان خاصه و عام  
به هم، نام حرام و حرمت نام  
مرا زین گونه می‌باید بسی سوخت  
که عصمت چون بدر کم توان دوخت

این بُعد از شخصیت شیرین در روایت نظامی نیز به همین شیوه و با زبانی زیبا و پر از تصاویر شعری چنین پرداخت می‌شود:

شکر لب گفت از این زینهارخواری  
پشیمان شو مکن بی‌زینهاری!  
مجوی آبی که آبم را بریزد  
مخواه آن کام کز من برنخیزد  
کزین مقصود بی‌مقصود گردم  
تو آتش گشته‌ای من عود گردم  
گر از بازار عشق اندازه گیرم  
به تو هر دم نشاطی تازه گیرم

مهران نیسی ز بهر شاد نامی است / دگر نیسه ز بهر نیشانی است  
 چه باید طبع را شود گم گم کردن / دو نیشو نسیم را بدنام کردن؟  
 نشان بهر که از شود نسیم داریم / بدین نسیم از خدا ازم داریم

از دیگر ابعاد شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو، که بین او و فرهاد سنخیتی ایجاد می‌کند، سرگشتگی اوست؛ سرگشتگی و بیقراری از آن گونه که او را به کوه و بیابان می‌کشاند. در یکی از همین سرگشتگی‌ها و سر به کوه نهادن‌هاست که با فرهاد برخورد می‌کند و او را نیز شیفته خود و سرگشته کوه و بیابان می‌کند. بیقراری از این گونه را در شخصیت «شیرین» نظامی نمی‌بینیم. در روایت نظامی، بیقراری‌های او در هنگام جدایی از خسرو و تنهایی طولانی است. در یکی از همین بیقراری‌های ناشی از تنهایی و دوری است که در روایت نظامی نیز، تصویر سر به بیابان می‌نهد و این بعد از شخصیت او به شیوه دوم یعنی تصویر رفتار و کنش پرداخت می‌شود. خسرو پس از عتاب شیرین به چشم از او جدا شده و رفته است. شیرین که از کرده پشیمان است، در فلک شب بر «گلگون» می‌نشیند و به بیابانی می‌رود که سراپرده خسرو در آنجا پراکنده است.

نکته دیگری که در شخصیت‌پردازی امیر خسرو از شیرین قابل توجه است، بعد برخورداری از حسن انعام‌جویی نسبت به خسرو و دل‌سوزی و دل‌سوزی نسبت به فرهاد است. مطابق روایت امیر خسرو، هنگامی که فرهاد بر اثر بویخته خسرو پرویز جان می‌بازد و در واقع کشته می‌شود، حسن شدید انعام او را بر آن می‌دارد که با دستپاچی برود. هنگام استپانی را که خسرو به او دل می‌بازد و سستی شیرین را رها می‌کند، به نام مرگه باورستان در شخصیت شیرین، حسرت روایت نظامی، این بعد به چشم نمی‌آورد.

آخرین نکته در سنجش شخصیت‌پردازی نظامی و امیر خسرو از شیرین، این است که شخصیت شیرین در روایت نظامی آمیزه‌ای از عشق و عقل است. این بعد از شخصیت او در موارد متعددی و به شیوه‌های گوناگون پرداخت شده است. از جمله این موارد که از حسرتی در نسبت شیرین و نزد خواننده جلوه بیشتری می‌دهد رفتار و کنش

اوست در آخرین صحنه این داستان شورانگیز. صحنه و حادثه‌ای که برای همیشه در ذهن خواننده می‌ماند و علاقه و احترام او را نسبت به شیرین افزون‌تر از پیش می‌کند. صحنه، حادثه و رفتار شگفت‌انگیز شیرین به اختصار چنین است: پس از آن که خسرو پرویز به دستور فرزند ناتنی خود شیرویه به زندان می‌افتد و در تاریکی زندان ناجوانمردانه به دست مأموری کشته می‌شود و آنگاه شیرویه نیت شوم خود را بروز می‌دهد و از شیرین - مادرخوانده‌اش - می‌خواهد که همسرش شود! شیرین، با وجود تمام خشم و آزرده‌گی و رنج و ناامیدی و درد جانکاه از دست‌دادن یار دیرین و همسر والا مقام خود، اسیر احساسات نمی‌شود. متانت خود را حفظ و خردمندی و چاره‌اندیشی پیشه می‌کند. به وعده‌ای دروغین شیرویه را می‌فریبد و از او می‌خواهد که اجازه دهد مراسم تدفین و تشییع و خاکسپاری خسرو به طور شایسته انجام شود. آنگاه تمام داریی خود و خسرو را میان مستمندان تقسیم می‌کند و به بهانه خداحافظی با همسرش به آرامگاه ابندی خسرو می‌رود و در آنجا دشته‌ای در قلب خود فرو می‌کند و در کنار معشوق دیرین جان به جان آفرین می‌سپارد. و به این ترتیب، در نهایت، احساس را با خرد درمی‌آمیزد. این بعد از شخصیت شیرین در روایت امیر خسرو پراخت شایسته‌ای نیافته و چندان به چشم نمی‌آید.

جز این موارد، در شخصیت‌پردازی امیر خسرو و نظامی درباره شیرین مشابهت‌ها بسیار است و این امری کاملاً طبیعی است؛ زیرا که امیر خسرو در هر حال، به استاد خود نظامی و الگوی کار خود یعنی «خسرو شیرین» او نظر دارد و می‌کوشد که نظیره‌ای برای آن بسراید. اما در مجموع چنین به نظر می‌رسد که «شیرین» در روایت امیر خسرو، آن متانت و قاطعیت ناشی از فرزادگی و خردورزی و عظمتی را که در شیرین روایت نظامی دیده می‌شود دارا نیست و در یک نگاه کلی می‌توان گفت که نظامی از شیرین شخصیتی برتر عرضه کرده است و شاید این بدان سبب است که موافق نظر برخی نظامی پژوهان او الگوی واقعی و زنده‌ای چون «آفاق» - همسر خود - را مدنظر داشته است.

خسرو پرویز

خواننده داستان در روایت امیر خسرو، برخلاف روایت نظامی، هیچ تصویری از شخصیت خسرو پرویز در دوران کودکی و نوجوانی اش ندارد، بلکه برای نخستین بار آنگاه با او به عنوان یکی از قهرمانان اصلی ماجرا برخورد می کند و آشنا می شود که خسرو شاهزاده جوانی است که پس از مرگ پدرش هرمز بر تخت پادشاهی نشسته و در تلاش است تا به اوضاع حکومت خود سر و سامانی بدهد و دادگری پیشه کند و در این حال ... همانند دیگر پادشاهان و فرمانروایان ... به حبش و نوش بر بردارد:

بهبان را خسرو از سر کار تو کرد / کرم را در جهان بازار تو کرد  
چو بیداران به پاس ملک و اسباب / ز بیداریش عالم رفته در خواب  
سران از تیغ او اندیشه کردند / همه گرگان شبانی پیشه کردند  
چنان اراست ملک تو دانش و داد / که شهر آسوده گشت و کشور آباد  
خشان را پاک رفت از هر دیاری / به گشاز زمین نگذاشت خاری

این اشاره کلی البته تصویر روشنی و دقیقی از شخصیت این پادشاه جوان را به خواننده عرضه نمی کند. در حالی که در روایت نظامی، شخصیت خسرو پرویز، به عنوان قهرمان اصلی داستان، از آغاز تولدش مورد توجه قرار گرفته و خواننده از همان آغاز گام به گام با او همراه و با خصوصیات شخصیت او آشنا می شود.

در روایت امیر خسرو، در یک شخصیت پردازی کوتاه به شیوه سوم، نگرانی خسرو پرویز از حرام بیوبینه، مدعی سرمخت تاج پادشاهی که همچنان برخواستن خود پای می فشارد، سد کوچکی از شخصیت واقعی خسرو را نشان می دهد که از سویی بیانیگر دوراندیشی اوست و از دیگر سو گویای عدم اعتماد او بر قدرتمندی خود و لزوم بودن پایه های ثابت فرمانروایی اش در این مرحله.

نظامی در هر مرحله از زندگی خسرو پرویز از هر سه شیوه شخصیت پردازی برای خلق شخصیت داستان بهره می گیرد؛ در حالی که امیر خسرو در پردازش شخصیت خسرو پرویز از شیوه نخست، یعنی شخصیت پردازی صریح و مستقیم، کمتر بهره گرفته و بیشتر روش دوم، یعنی نمایش کنش و عمل قهرمان را برای معرفی او به خواننده به کار بسته است. براساس چنین پرداختی، در وجود خسرو، در مراحل آغازین

دلپاختگی اش به شیرین، متانت و وفاری دیده می شود که روایت نظامی فاقد آن است. یعنی در روایت نظامی خسرو شاهزاده جوانی است که فقط به شیدن اوصاف شیرین از شاپور آرام و قرار از کف می دهد و نادیده شیفته او می گردد؛ در روایت امیر خسرو، این شیفتگی با وفاری شاهانه توأم است:

شبه از شیرین پو دید آن نازدرویی / شدش تازه ز سر دیوانه خوبی  
سرتی سی داد دستوری حرد را / به صد حیله نگه می داشت خود را  
فرود آمد ز پشت باد چون باد / پو سبزه بوسه سرد بو پای شمشاد

این متانت در رفتار و گفتار خسرو را در صحنه های دیگر نیز می توان دید؛ آنجا که شیرین: پس از دیدار نخستین، از خسرو پرویز و همراهانش دعوت می کند که در اردن میمان او باشند، کنش و گفتار خسرو چنین است:

سرخ را کرد خسرو باز بستنی / گز آسیب فلک نازم شکستی  
مرا خود گشت بر دل بی کران بار / شما را هم چه گزافم گران بار؟  
هر آن مردم که او را مردمی دوست / نخواهد بار خود بر گردن دوست  
مرا کاری است؛ زین جا بوم بر بوم / همای خویشی خواهم راند تا بوم  
چو زان جا باز گردم شاد و خندان / سوم مهمان لطف اوستان

نکته دیگری از شخصیت خسرو پرویز، یعنی بحشندگی ر گشاده دستی او را، امیر خسرو طی یک رفتار و کنش دیگر از او به خواننده می نمایاند. پس از آن که «گنج باد آورد» را به خزانه شاهی تحویل می دهد:

سنگ بنامست روزی خرم و شاد / به بخشش گنج بادآور بخنداد  
ز زهدت بزنگه را ساخت گلشنی / ز سوغ زر زمینی را کرد روشن

همی گفت آن که خود ندیده زر خویش / چنین تاراج بیست گوهر خویش  
دهم به یا بیبرم در سناگشی / که از بادش برم بدستم به خاکش

۱. خسرو دهلوی، امیر خسرو بن امیر محمود، شیرین و خسرو، به اهتمام غفر علی باب، آکادمی علوم ایران، تهران، ۱۳۱۲ ه. ق.

به بانگ کوس می‌داد از در و بام      صلاهی عام بر هر خاصه و عام  
 فیراوان ریخت از لولوی منشور      به دامان بزرگ امید و شاپور  
 تصویری که امیر از شخصیت خسرو پس از مرگ مریم ارائه می‌کند، همانند روایت نظامی است. مطابق هر دو روایت خسرو پرویز در پی مرگ مریم در دل شادمان می‌گردد اما خود را سخت غمگین و عزادار نشان می‌دهد! رفتار و کنش او به هنگام شنیدن خبر مرگ مریم چنین است:

ملک بایست و نایابست برخاست      به صد شادی! بساط ماتم آراست  
 دل از سودای شیرین در غم افکند      بهانه بر فراق مریم افکند!

اما آن گستاخی‌ها که در رفتار خسرو نسبت به شیرین به روایت نظامی هست، در شیرین و خسرو دیده نمی‌شود. مطابق خسرو و شیرین نظامی، خسرو پرویز از همان دیدارهای نخستین با شیرین در سرزمین ارمن، اسیر هوسبازی خویش است و از ابراز گستاخی در هوسبازی هم ابائی ندارد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها در این مرحله بلکه حتی پس از مرگ مریم و از میان رفتن یک مانع بزرگ در ارتباط خسرو و شیرین هم، آن جسارت‌ها در کنش و رفتار و گفتار خسرو به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که با وجود مهربانی‌های شیرین، چنین جسارتی را در خود نمی‌بیند و به خود اجازه نمی‌دهد که شیرین را در آغوش کشد و بیوسد:

به سجده، تاج شیرین تاج سو کرد      کف پایش به بوسه پرشکر کرد  
 به زاری گفت جای بوسه دانه      و لیک آنجا دلیری کی توانم؟  
 کجا بخت من این سرینجه دارد      که لعلت را به بوسی رنجه دارد؟  
 که گر اندیشه گردد همعانت      نبوسد جز به دستوری دهانت!

مجموعه رفتارها و «کنش‌های خسرو در ماجرای «شکر اصفهانی» نیز در چهره و شخصیت متفاوت از او را در دو روایت ترسیم می‌کند. مطابق روایت نظامی در رفتارهای خسرو نشانه‌ای از شخصیت یک پادشاه و فرمانروای مقتدر به چشم نمی‌خورد، در حالی که مطابق «شخصیت‌پردازی» امیر خسرو در اینجا نیز متانت و وقاری شاهانه در کنش خسرو پرویز وجود دارد.

یک تفاوت فاحش و قابل توجه دیگر در دو روایت نسبت به پردازش شخصیت خسرو پرویز، شیوه برخورد خسرو با فرهاد است. مطابق روایت نظامی، خسرو پرویز دستور می‌دهد تا فرهاد را به بارگاه او بیاورند و در آنجا با او از موضع قدرت و متکبرانه برخورد می‌کند و به فرهاد به دیده تحقیر می‌نگرد و از او می‌خواهد که عشق شیرین را از سر به درکند و برای رسیدن به این منظور او را هم تطمیع و هم تهدید به مرگ می‌کند. اما در شیرین و خسرو روایتی دیگر و جذاب‌تر و شیرین‌تر طراحی شده است: خسرو پرویز برای دیدن و شناسایی این رقیب عشقی خود لباس چوپانان بر تن می‌کند و در محل مأموریت فرهاد (یعنی جایی که فرهاد مطابق درخواست معشوقش شیرین مشغول ساختن جوی شیر است) او را می‌بیند و با او مناظره می‌کند. جالب آن است که در پایان این مناظره طولانی بین دو رقیب نامتناسب، یکی پادشاه و قدرتمند و دیگری برخوردار از قدرت شگفت‌انگیز عشق، نه تنها خسرو نسبت به فرهاد خشم نمی‌گیرد و او را تطمیع و تهدید و مانند روایت نظامی به کندن کوه مجبور نمی‌کند بلکه در برابر عمق و عظمت و پاکی عشق فرهاد نسبت به شیرین، خود را حقیر می‌بیند و با احساس ترحم و شرمندگی از او جدا می‌شود.

از تفاوت‌های جزئی که بگذریم، یک تفاوت عمده دیگر نیز در شخصیت‌پردازی خسرو در دو روایت وجود دارد و آن، چگونگی اخلاق خسرو پرویز پس از رسیدن به فرمانروایی و ازدواج با شیرین و آموختن دانش و حکمت و تکامل شخصیت اوست. حسب روایت نظامی، خسرو در این مرحله از زندگی خود به داد و دهش می‌پردازد و نشانه‌های پختگی در رفتار و کردار او آشکارتر می‌شود و سرانجام، به خواست خود از فرمانروایی کناره می‌گیرد و در آتشکده معتکف می‌شود و این همه بیانگر تحولی عمیق در شخصیت او نسبت به روزگار جوانی و آغاز فرمانروایی است.

اما تصویری که امیر خسرو در شیرین و خسرو از شخصیت این قهرمان در این مراحل زندگی ترسیم می‌کند، خسرو را مردی نشان می‌دهد که به سبب رسیدن به آرزوهایش - یعنی فرمانروایی بر کشوری بزرگ و دست‌یافتن به معشوقی که پیوسته آرزومند وصالش بوده - سخت به عیش و نوش و شراب دلپسته می‌شود؛ آن چنان‌که از فرط مستی و خماری دایمی، رخنه در حکومتش ایجاد می‌گردد و او هیچ توجهی

به مسایل کشور ندارد تا آنجا که بزرگان کشور سر به شورش برمی دارند و شیرویه را به تصاحب تاج و تخت برمی انگیزند و او را از پادشاهی برکنار می کنند و خسرو ناگزیر به ماضی در نزدیکی قصر خود می گریزد و در آنجا پنهان می شود!

پایان سخن، تصویر شخصیت خسرو پرویز در صحنه پایانی این داستان و نیز در آخرین صحنه زندگی اوست که در دو روایت یکسان نیست. شیرویه پس از نشستن بر جای پدر و استقرار بر تخت فرمانروایی، نخست پدر را دستگیر و زندانی و سپس او را محاکمه و به قتل هرمز متهم و دستور کشتن او را صادر می کند. رفتاری که در این حلقه از خسرو سر می زند شگفت انگیز است:

به گریه گشت کآری ایچنین است / چوآن با سود مهران گرم کین است  
اگر من بر پدر افسوس خوردم / سزای خویش دیدم ز آنچه کردم  
چو تو بر من گشادی برده خویش / تو هم بینی جزای کرده خویش!  
رضا دادم به تقدیر الهی / بکن بسم الله اسک هرچه خواهی!

در حالی که پایان زندگی خسرو پرویز در روایت نظامی، همان گونه که در بحث از شخصیت شیرین دیدیم، به گونه دیگری است و شخصیت دیگری را به تصویر می کشد.

فرهاد

برخلاف آن که در روایت امیر خسرو از شخصیت خسرو پرویز پیش از رسیدن به فرمانروایی هیچ گونه تصویری ارائه نشده، امیر خسرو در پردازش شخصیت فرهاد به گذشته او نیز گریزی می زند و به این ترتیب از فرهاد شخصیتی متفاوت با فرهاد روایت نظامی ارائه می کند.

در روایت نظامی، از زبان شاپور می شنویم که فرهاد در سرزمین چین هنر تراشی و سنگ تراشی آموخته است و از گذشته او هیچ شناخت دیگری به خواننده داده نمی شود و موقعیت خانوادگی و شخصیت اجتماعی او مشخص نیست. البته از فضای کلی داستان می توان دریافت که فرهاد از طبقات فرو دست جامعه است ولی نظامی خود اشاره صریحی در این باره ندارد. در حالی که در شیرین و خسرو گذشته و اصل و نسب فرهاد شناسانده می شود. مطابق روایت امیر خسرو هنگامی که فرهاد برای نخستین بار با شیرین رو به رو می شود، در پاسخ شیرین خود را چنین معرفی می کند:

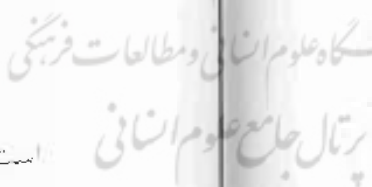
من از در نسبت از خاقان جنم / به گوهر صاحب تاج و نگارم  
به قصر دولتتم مانسی و ارزنگ / طراز مهر می بستمت بر سنگ  
بر آنم داشت این طبع هوسناک / که چون ایشان شوم استاد چالاک  
در این صنعت چنان آشفته شد هوش / که کردم دولت شاهی فراموش  
خبر در گوش خاقان گشت دستور / که مانند از تاج شاهی گوهرت دور!  
مدام از تیشه مغز سنگ خاردار / هوس نی بر نگین، پرستگ دارد!  
بدر کاگاه گشت از پیشه من / به تیشه کرد پاره ریشه من  
بسی تأویب کرد از هر نمط ساز / نماید زین هوسبازی دلم ساز  
به رنجش داشت از آزار من دست / به آب دیده داشت از کار من دست  
به صد نومیدی از خود دوری ام داد / بر آهنگ سفر دستوری ام داد  
روان گشتم ز سیر خویش ناکام / وز آن کشور در این کشور زدم گام

نکته بسیار جالب توجه در شخصیت این فرهاد هنرمند، که به سبب دلستگی به هنر از سرزمین و از فرمانروایی چین جدا می افتد و مانند یک نمایی در سرزمین ارمن اقامت می گیرند، معیار ارزشی است که او از پادشاهی و فرمانروایی در نظر دارد او بر این باور است که پادشاهی راستین برخوردار از هنر و پیشه است:

چو مردان دستکاری پیشه کردم / چو باران دستمزد خویش خوردم  
چو دیدم، پادشاهی خود همین بودا / که خون دل در انگشتم نگین بود

تفاوت بارز دیگری که در شخصیت پردازی فرهاد در دو روایت وجود دارد این است که فرهاد نظامی از ابتدای حضور در جریان حوادث داستان، مهر سکوت بر لب زده است. حتی در مقام پاسخ به شیرین نیز به جای زبان گفتار از زبان اشاره کمک می گیرد! در حالی که در روایت امیر خسرو، نه تنها این گونه نیست، بلکه حتی در نخستین برخورد با شیرین شهنشاهی سوره به او را به زیبایی صریح بیان می دارد:

به خواری بر زمین غنای فرهاد / زمین بوسید و باز سینه بگشاد  
به گریه گفتم مقصودم نه مالی است / به زر نسیج حسرت کردن و بال است  
هو آن صنعت که بر منجی به جانی / بدسای گوهری باشد سلفانی  
مرا مرد از چنان رخسار دل درد / نهالایی که باشد دیدنی مورد  
ز آبوی هلالی برده بر کوی / من دیوانه را دیوانه نام کن!



در دیداری دیگر که شیرین خواسته خود را به فرهاد ابلاغ می‌کند (یعنی کندن جوی شیر از بیابان دور دست تا قصر او) و او را از «خسروان» برمی‌شمارد، فرهاد با فروتنی و به زبانی فصیح پاسخ می‌دهد:

جوان کاردان گفت این خیال است      گدا را تهمت شاهی مجال است  
 به کان کندن رود هر کس به کهسار      مرا در کوه جان کندن بود کار  
 نه بس زیبا بود گر راست خواهی      گدایی را نهادن نام شاهی  
 و لیکن در غریب آرزومند      به چشم لطف می‌بیند خداوند!

در ادامه این گفت و گو، که فرهاد گذشته زندگی و اصل و نسب خود را باز می‌گوید، نیز همین فصاحت را در زبان فرهاد به خوبی می‌توان دید.

ابعاد دیگر شخصیت فرهاد در روایت امیر خسرو تقریباً همانند روایت نظامی است و تفاوت چشمگیری در دو روایت دیده نمی‌شود. شوریدگی، سرگشتگی، تراشیدن سنگ‌ها از جان و دل و نه به عنوان یک کارا! سر در صحرا نهادن و با جانوران همنشین شدن از جمله این خصوصیات و ابعاد شخصیتی است.

یکی از ابعاد شخصیت فرهاد که در روایت نظامی چشمگیر است عظمت روحی اوست که خود از عشقی والا، عمیق و راستین سرچشمه می‌گیرد. این عظمت در صحنه رویارویی فرهاد با خسرو جلوه بارزی دارد. فرهاد، سنگ‌تراشی بیش نیست و رقیب او خسرو پادشاهی قدرتمند است و شکوه بارگاهش چشم‌ها را خیره می‌کند. اما فرهاد نه مرعوب مقام خسرو می‌گردد و نه اعتنایی به شکوه بارگاهش دارد. در دید او شکوه بارگاه عشق از هر بارگاهی بالاتر است! هم از این روست که در مناظره‌ای شورانگیز برای هر پرسش خسرو پاسخی شایسته و کوبنده می‌دهد تا آنجا که خسرو درمی‌ماند و ناگزیر به حربه تطمیع و تهدید روی می‌آورد. اما این حربه نیز در برابر حربه عشق کارگر نیست و خسرو به حربه توطئه متوسل می‌شود:

چو خسرو گشت عاجز در جوابش      نیامد بیش پرسیدن صوابش!  
 به یاران گفت کز خاکی و آبی      ندیدم کس بدین حاضر جوابی  
 گشاد آنگه زبان چون تیغ پولاد      فکند الماس را بر سنگ بنیاد  
 که ما را هست کوهی بر گذرگاه      که مشکل می‌توان کردن بدو راه

دستور شکافتن کوه بی‌ستون و جاری‌ساختن آب بدین سوی کوه شرط خسرو پرویز است برای دست‌یافتن فرهاد به شیرین! شرطی که، به گمان خسرو، عمر فرهادها نیز برای رسیدن به آن جوابگو نخواهد بود چه رسد به این فرهاد سرگشته و عاشق! اما فرهاد شرط را می‌پذیرد و با همان قدرت روحی، بر خواسته خود پای می‌فشارد که پس از حصول شرط:

دل خسرو رضای من بجوید      به ترک شکر شیرین بگوید

خسرو خشم خود را فرو می‌خورد و برای حفظ ظاهر در آن جمع بزرگان:

به گرمی گفت کاری شرط کردم      و گر زین شرط برگردم نه مردم!

باری چنین صحنه‌ای برای تصویر این بعد از شخصیت فرهاد البته در روایت امیر خسرو نیست و همان‌گونه که در بحث از شخصیت خسرو دیدیم، خسرو در لباس یک چوپان به دیدن رقیب خود فرهاد می‌رود و با او به مناظره می‌پردازد. اما در همین مناظره هم قدرت و عظمت روحی فرهاد آشکارا به تصویر کشیده می‌شود به گونه‌ای که خسرو خود را در برابر فرهاد و عظمت عشق او کوچک می‌بیند.

پایان سخن این است که گرچه فرهاد در این داستان طولانی حضور کوتاه مدتی دارد اما شخصیت او و نقشی که در فضای داستان ایفا می‌کند به گونه‌ای است که تا پایان داستان و شاید مدت‌ها پس از پایان داستان در ذهن و ضمیر خواننده باقی می‌ماند. بدیهی است که شخصیت‌پردازی هر دو شاعر از این قهرمان عشق و شوریدگی درماندگاری تصویر او در ذهن خواننده خود عامل مؤثری است.

### دیگران

شخصیت‌های دیگری نیز در این داستان وجود دارند که هر کدام در جای خود حایز اهمیت‌اند. بهرام چوبینه، شاپور، بزرگ امید، مهین بانو، مریم، شکر اصفهانی و شیرویه از آن جمله‌اند. با اشاره‌ای کوتاه به هر کدام از این شخصیت‌ها دامن سخن را فراهم می‌چینیم:

دلیری بود چون شیران به مستی      چو بهرام فلک در چیره‌دستی  
 به عهد هرمز از تیغ و خنجر این      مسلط گشته بر ملک مداین  
 ازو اورنگ هرمز را نوی بود      که هرمز را سپه‌داری قوی بود



دنه گزرگان و طبر گزیده ز موی  
گهسی شیروی و گاهن شمرگیری با  
چو همز سوی خاقانش فرستاد  
به کوشش ملگ خاقان داد بر باد  
چو آن فیروزه بندی دید از شاه  
تغییر یافت اندر خاطرش راه  
ز غیرت کرد طعن بی کزانش  
نوید پنبه داد و دو کدانش را

با این پرداخت صریح از شخصیت بهرام، خواننده با گذشته زندگی و مقام و منزلت پیشین و نیز توانمندی او به عنوان یک سردار آشنا می شود. در جای دیگر، آنگاه که بهرام از خسرو شکست می خورد، بعد دیگری از شخصیت او به شیوه نمایش رفتار طراحی می شود. حسرت این برداش او را سرداری می بینیم مصمم و قاطع و دارای انگیزه های قوی و فکری مدبر و چارماندیش.

شاپور، ندیم ویژه خسرو پرویز، نقاش هنرمندی معرفی می شود که علاوه بر هنر نقاشی در سخنوری و شیرین زبانی نیز سخت چالاک و فصیح است و در هنگامه های شکست و پیروزی خمداد و مشاوران غمخوار و در مواردی بسیار رابط خسرو با شیرین است. نیز لنگی و خردمندی بعد دیگری از شخصیت او است.

بزرگ استاد، حسرت روایت و شخصیت پردازی امیر خسرو، دانشمندی آگاه به تمامی هوشیاریات و ستاره شناس با رنگی است که در جنگ میان خسرو و بهرام و پیروزی های خسرو نقاشی مؤثری ایفا می کند و مشاور عالی خسرو در حل مشکلات نیز هست.

امیر خسرو، برخلاف نظامی از کنار مهین بانو به اشاره ای می گذرد و بیشتر در یک شخصیت پردازی صریح و کوتاه او را فرمانروای اسمعیل معرفی می کند. به شخصیت مریم نیز (این بار همانند نظامی) توجه چندانی نمی کند. در یک برداش کوتاه از شخصیت مریم، او را زنی می بینیم غمگین و خاموش که از شدت دردی جانگد، درد قربانی شدن برای مصالح پدر و شوهر را خاموش و بی صدا می میرد.

و اما تصویر دیگری که امیر خسرو از شخصیت شکر اصفهانی ترسیم می کند، تفاوت هایی با شکر در روایت نظامی دارد. از جمله آن که شکر نیز دهر دور و نادیده شینته و دلپسند خسرو است و آرزوی دیدارش را دارد. دیگر آن که شکر نیز در نهایت از پیروزی های خسرو به فغان می آید. سرانجام مرگ مظلومانه او، که با نقشه و توطئه

عاشق دروغین یعنی خسرو پرویز رخ می دهد، او را زنی مستمندی و ترحم انگیز جلوه می دهد.

شیرویه، از ربان پدرش پرویز، فرزندی «خام» معرفی می شود که در عین حال «دلیری سرکشی آتش نژادی» است و پیوسته در این اندیشه «که تا چون ملک بستاند ز پرویز». با این حال «کنش» او در مراحل بعد که با وجود پافشاری و تأکید بزرگان که او را به تصاحب تاج و تخت پدر تشویق و تحریک می کنند، او را جوانی دوراندیش و وفادار به پدر می بینیم که حاضر به خیانت نمی شود و بر این باور است «که آزار بزرگان نیست فرخ».

دیگر شخصیت ها چندان مورد اعتنا نیستند و شاعر نیز توجه خود را روی شخصیت پردازی آنها متمرکز نکرده است. اما دو شخصیت به اصطلاح منفی: یکی قاتل شکر اصفهانی که پیروزی است مکار و جاهوگر و دیگر قاتل فرهاد که مرد بدطینتی است خبیث و زشت چهره که با ابلاغ خبر دروغین مرگ شیرین به فرهاد، موجب کشته شدن او می شود.

باری، هر دو سخن پرداز به شخصیت پردازی در روایت خود توجه خوبی کرده اند. در روایت امیر خسرو ابتکاراتی هم در این زمینه به چشم می خورد. اما در یک سنجش کلی، شیوه کار نظامی در شخصیت پردازی پخته تر و قوی تر به نظر می رسد.

تذکره شکر اصفهانی و مطالعات فرنگی  
تذکره شکر اصفهانی و مطالعات فرنگی